

نقد کردن تحقیقات اجتماعی در جامعه‌ای که در آن تحقیق روشمند در حوزه موضوعات اجتماعی کم انجام می‌گیرد، و اگر تحقیقی هم به انجام می‌رسد کمتر مورد ارزیابی نقادانه قرار می‌گیرد. کار دشواری است. زیرا ممکن است سوءتعبیرهایی به دنبال داشته باشد. با این وجود از آنجا که پژوهشگری که بناست یکی از پژوهشهای وی در این مطلب مورد ارزیابی انتقادی قرار گیرد، هم اعتقادی راسخ به ضرورت نقد علمی دارد و هم سینه‌ای گشاده برای پذیرش انتقاد، نگارنده، پیشنهاد به عهده گرفتن ارزیابی انتقادی پژوهش «تحول نامگذاری کودکان تهرانی» را که هم‌اکنون در قالب یک کتاب منتشر شده بدون کمترین تردید پذیرفت و امیدوار است که رونق بازار نقد کارهای انجام شده، رونق و رشد کیفی پژوهشهای اجتماعی را به دنبال داشته باشد.<sup>۲</sup>

پیش از آغاز نقد، یادآوری یک نکته ضرورت دارد و آن اینکه آنان که دستی در پژوهش، به ویژه پژوهشهای اجتماعی دارند می‌دانند که انجام هر پژوهش همراه با محدودیتهایی است که شاید مهمترین آنها تنگناهای زمانی و مالی است. این محدودیتها معمولاً باعث می‌شوند نارسایی‌هایی در نتیجه تحقیق بروز کند که خود پژوهشگر هم ممکن است بدانها واقف باشد ولی در مقابل آنها گریزی ندارد. بنابراین با توجه به این محدودیتها نقد یک تحقیق در مواردی باید صرفاً انتقاد از پژوهش به حساب آید، که برای پندآموزی علمی ضرورت دارد، و نه انتقاد از محقق که ممکن است نارسایی‌های کارش ناشی از محدودیتهای غیرقابل اجتناب باشد.

نام‌گذاری کودکان یکی از جلوه‌های مهم رفتارهای فرهنگی در درون هر گروه و جامعه است و تحولاتی که در آن صورت می‌گیرد می‌تواند به عنوان نمادی از لایه‌های لطیف‌تر و دیرپاب‌تر حیات اجتماعی، یعنی سلیقه‌ها، نگرشها و باورهای فردی و جمعی، مورد

بررسی قرار گیرد. در نتیجه، در دو تحقیقی که آقایان عبدی و رجب‌زاده، به سفارش مرکز پژوهشهای بنیادی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی انجام داده‌اند، موضوع بااهمیتی را، هم به لحاظ نظری و هم از حیث کاربردی، کاویده‌اند. این دو تحقیق، شروع خوبی برای تحقیقات بیشتر در این حوزه هستند و نام آنها در زمره پیش‌کسوتان در زمینه تحقیقات جامعه‌شناسانه در مورد نام‌گذاری در ایران ثبت خواهد شد.<sup>۳</sup>

کار آقای عبدی از نظر روش، در سنت دورکیمی تحقیقات اجتماعی قرار می‌گیرد، یعنی با تحلیل اعداد و ارقام مربوط به فراوانی یک پدیده اجتماعی و تحولات آن در طول زمان و نیز با بررسی رابطه برخی از متغیرهای دیگر اجتماعی با آن می‌خواهد جلوه‌هایی از تحولات اجتماعی و فرهنگی را توصیف و تبیین کند. این تحقیق تاکید ویژه‌ای بر تحولات فرهنگی کلان در جامعه ایران دارد و دلمشغولی آن فهم تعاملات و تمارضات سه جریان مهم تاریخی هویت‌بخش در جامعه، یعنی جریان ملی، اسلامی و غربی است. مقدمه نظری تحقیق که در آن از فرهنگ، نام و نماد، تحول فرهنگی و مراتب، الگوها و عوامل آن، آسیب‌شناسی فرهنگ و نیز گرایشهای فرهنگی در جامعه ایران سخن به میان آمده است این دلمشغولی را به خوبی نشان می‌دهد. داشتن این چنین سوالات کلانی به خودی خود اشکالی ندارد و حتی لازم و بعضاً غیرقابل اجتناب است مشروط بر آنکه تمهیدات روش‌شناسانه و جمع‌بندی و نتیجه‌گیری تحقیق با آن متناسب باشد. به نظر می‌رسد تدارکات روش‌شناسانه و جمع‌بندی و نتیجه‌گیری تحقیق حاضر با تمایل محقق به تحلیل کلان فرهنگی متناسب نیست.

در مورد تعریف و دسته‌بندی متغیر اصلی (نامها)، تمایل به تحلیل کلان گرایشهای فرهنگی با توجه به تحولات مربوط به اسامی، مشکل‌آفرین هم بوده است. این امر ایشان را به این سمت کشانده که اولاً، انواع



○ سیدحسین سراج‌زاده  
عضو هیات علمی دانشگاه تربیت‌معلم

○ تحول نامگذاری کودکان تهرانی  
○ عباس عبدی (با همکاری سمیرا کلهر)  
○ نشر خنانه  
○ ۱۳۷۸، ۱۸۰ صفحه، ۲۰۰۰ نسخه

# نام‌ها

## نمادهای فرهنگ‌اند

اسامی را با انواع پاره‌فرهنگهایی از جامعه که خود تشخیص داده‌اند تطبیق دهند،<sup>۴</sup> درحالی که برای تقسیم‌بندی این گرایشهای فرهنگی مبنای عینی معتبری ارائه نشده است، ثانیاً، در مورد قرار دادن نامها در ذیل هر گرایش فرهنگی روشی به کار رفته است که اعتبار آن به شدت زیر سوال است و آن استفاده از نظر سه داور می‌باشد. استفاده از داور در مقیاس‌سازی برای متغیرهای اجتماعی، روشی متداول است و یکی از نمونه‌های آن طیف سنجش گرایش تورستون است. اما استفاده از داوران باید روشمند بوده و تعداد آنان نیز در حدی باشد که اگر بین آنان اختلاف وجود داشت بتوان گرایش اکثری را ملاک تصمیم‌گیری قرار داد. وقتی که سه داور وجود دارند، اگر بین آنها در مورد انتساب بعضی از اسامی به گرایش فرهنگی خاصی اختلاف وجود داشته باشد، مشکل چگونه حل خواهد شد؟

از طرف دیگر در این تحقیق معرف بودن اسامی برای یک گرایش فرهنگی خاص مفروض دانسته شده است. به همین دلیل به راحتی انواع اسامی با انواع گرایشهای فرهنگی یکی پنداشته شده‌اند به طوری که در مواردی (صص ۱۱۳ و ۱۶۱) انواع نامها نشانه فرهنگ ملی، فرهنگ دینی و حتی فرهنگ خنثی دانسته شده‌اند. سوال این است که آیا این اسامی در فضای فرهنگی کشور و از نظر اکثر کنش‌گران (در اینجا انتخاب‌کنندگان نام) همین معنای موردنظر محقق و داورانشان را دارند و نمادهایی برای وجود واقعی این فرهنگها هستند. به عنوان مثال، فرهنگ خنثی چه مفهومی را القا می‌کند و معرف چه گروههایی از مردم است یا به عبارتی، ما به ازاء خارجی آن کیانند؟ مشکل دسته‌بندی اسامی در داخل مقوله‌های فرعی انواع گرایشهای اسلامی هم مطرح است. به عنوان مثال، تفکیک اسامی معرف گرایش اسلامی- اینتولوژیک از اسلامی - تجددگرا بسیار دشوار است.

اینکه اسامی خاصی به عنوان واقعیهایی قابل مشاهده معرف مفاهیمی همچون پاره‌فرهنگهای خاص در جامعه ایران باشند در واقع نظریه سنجش (Measurement Theory) این پژوهش است. نظریه سنجش، همانند هر نظریه دیگری، باید آزمون گردد تا نسبت به درستی آن اطمینان حاصل شود (Gilbert, ۱۹۹۳: ۲۸-۲۹)<sup>۵</sup> در

## نام‌گذاری کودکان یکی از جلوه‌های مهم رفتارهای فرهنگی در درون هر گروه و جامعه است و تحولات آن می‌تواند به عنوان نمادی از لایه‌های لطیف‌تر و دیرپاب‌تر حیات اجتماعی، یعنی سلیقه‌ها نگرشها و باورهای فردی و جمعی مورد بررسی قرار گیرد

نتیجه، قبل از انجام یک تلاش روشمند برای تعیین رابطه اسامی با گرایشهای فرهنگی - سیاسی موجود در سطح جامعه باید در انتساب آنها به فرهنگی خاص احتیاط روش‌شناسانه را از دست نداد. این احتیاط از این نظر ضروری است که تفکیک مرزها و نمادهای فرهنگ ملی و اسلامی بسیار دشوار است؛ زیرا فرهنگ اسلامی در ذهن و ضمیر و در جلوه‌های جمعی زندگی ایرانیان مسلمان نفوذ و رسوخ کرده و میراث فرهنگ اسلامی عملاً بخشی انفکاک‌ناپذیر از هویت ملی ایرانی است. درست است که قرائتهای افراطی گرایش اسلامی و ملی‌باستانی با یکدیگر معارضند، ولی حالتی متعادل هر دو، که وجه غالب آنها نیز هست، درهم تنیده و همزیست هستند. چنین احتیاطی در این پژوهش به چشم نمی‌خورد. با توجه به سوالاتی که در مقدمه این تحقیق مطرح شده است و تمایلی که به بررسی تعامل پاره‌فرهنگهای مفروض در آن دیده می‌شود، به جای پرداختن به جنبه‌های زبان‌شناسانه نامها و تحول آن (مسائل مربوط به سختی و نرمی و تعداد سیلابها و کلمات) و نیز بررسی پدیده تغییر نام، که ارتباط لاقلم مستقیمی به سوالات اصلی این تحقیق ندارند، بهتر بود گامی در جهت آزمون نظریه سنجش تحقیق، یعنی تعیین فضای مفهومی اسامی از حیث معرف و تماد بودن آنها برای گرایشهای فرهنگی،

برداشته می‌شد.

همانطور که پیشتر اشاره شد، نتیجه‌گیری تحقیق هم با هدف تحقیق که تحلیل تحولات اجتماعی و فرهنگی است، و در مقدمه تحقیق مطرح شده است، متناسب نیست. به عبارت دیگر، هدف اصلی تحقیق در مرحله نتیجه‌گیری به فراموشی سپرده شده است؛ به طوری که تحقیق با برشمردن خلاصه یافته‌های تجربی در بیست و شش بند به پایان می‌رسد بدون اینکه بحث و تحلیل کلی‌تری ارائه شود که در آن دلالت‌های این یافته‌ها برای تحولات فرهنگی جامعه و تعامل گرایشهای فرهنگی موردنظر تحقیق پیشنهاد شده باشد.

علاوه بر مشکل مهم روش‌شناسانه فوق‌الذکر، نکات و مسائل دیگری هم به چشم می‌خورند که برخی از آنها به شرح زیر هستند:

- به دلیل محدودیت روش جمع‌آوری اطلاعات (اسناد ثبت‌احوال) تحقیق عمدتاً در سطح توصیفی می‌ماند که این امر البته ضعفی برای کار به حساب نمی‌آید و در همین سطح هم حاوی اطلاعات دست اول و جالبی است.

- دلیل محتمل افزایش اسامی دارای پسوند و یا پیشوند سیادت (سید، سیده و سادات) بخصوص در مورد دختران پس از انقلاب و در سالهای اخیر، افزایش زاد و ولد سادات دانسته شده است. (ص ۱۵۷). درحالیکه احتمالاً دلیل آن تغییر رویه اداره ثبت است که در سالهای اخیر ثبت این پسوند و پیشوندها را الزامی کرده است.

- فصل ششم تحقیق، که خود تحقیق مستقلی در مورد تغییر نام یا پدیده دو نام داشتن است، در عین اینکه اطلاعات مفیدی در این خصوص فراهم کرده است و شاید اولین کار در این مورد است، در خدمت مقدمات نظری و سوالات اصلی تحقیق مورد استفاده قرار نگرفته است. بعلاوه، با همه زحماتی که برای جمع‌آوری داده‌های این بخش به عمل آمده، اگر فقط یک سوال (باز و یا بسته) درباره دلایل تغییر نام پرسشنامه مطرح شده بود به تبیین پدیده تغییر نام کمک شایانی می‌شد. به علاوه، در این فصل مفهوم اسامی کاربردی بدون تعریف شدن مطرح شده است (ص ۱۷۱)

به نظر می‌رسد تدارکات روش‌شناسانه و جمع‌بندی و نتیجه‌گیری تحقیق حاضر با تمایل محقق به تحلیل کلان فرهنگی متناسب نیست

درست است که قرائتهای افراطی گرایش اسلامی و ملی‌باستانی با یکدیگر معارض‌اند ولی حالت‌های متعادل هر دو، که وجه غالب آنها نیز هست درهم تنیده و همزیست هستند

- در تحلیل رگرسیونی تحول اسامی (ص ۱۴۸) از متغیر فرهنگی نام برده شده است که درصد بالایی از واریانس متغیرهای موردنظر را تبیین می‌کند. متغیر فرهنگی و معرفه‌های آن و نحوه تعامل آن در معادله رگرسیون مبهم به نظر می‌رسند و نیازمند توضیح بیشتری هستند.

- در صص ۱۴۸ و ۱۵۲ از تحول نسبت اسامی دارای ریشه عربی پس از حذف اثر متغیر جنسیت و متغیر فرهنگی سخن به میان آمده، نمودار ۲۹ ص ۱۵۱ آن را به تصویر کشانده است. تحول یک پدیده در طول زمان در زمره آمار توصیفی است که، همان‌طور که در بقیه نمودارهای این تحقیق ملاحظه می‌شود، عمدتاً بر اساس فراوانی مطلق و یا نسبی متغیر موردنظر در طول زمان تحلیل می‌شود. در یک توصیف می‌توان تحول فراوانی یک متغیر در گروه‌های مختلف مثلاً جنسی و سنی را مقایسه کرد اما صحبت از حذف و یا کنترل اثر متغیرهای خاصی قدری غریب به نظر می‌رسد. شاید به همین دلیل است که ارقام محور عمودی نمودار شماره ۲۹ که نشان‌دهنده نسبت اسامی با ریشه عربی است به صورت مثبت و منفی ظاهر شده‌اند در حالی که فراوانی یک پدیده هرگز نمی‌تواند کمتر از صفر باشد.

- در ص ۱۷۳ انواع اسامی در یک طیف، از عربی تا اسلامی، قرار داده شده‌اند و میانگین دو گروه اسامی رسمی و غیررسمی محاسبه و مقایسه شده‌اند. به نظر می‌رسد که قرار دادن متغیرهایی که در سطح اسمی اندازه‌گیری می‌شوند در یک طیف و محاسبه و مقایسه میانگین آنها اساساً از نظر آماری ناموجه باشد.

- در نتیجه‌گیری شماره ۹ (ص ۱۷۶) آمده است که «در نامهای فرزندان گرایش نامهای دختر بیشتر به طرف نامهای غربی، خنثی و... است. اما گرایش نامهای پسر بیشتر به طرف نامهای ملی مذهبی، ملی و مذهبی جدید است که به معنای انتقال میراث فرهنگی از طریق نامهای پسران است.» این نتیجه‌گیری شاید لازم باشد بدین صورت تعدیل گردد که میراث فرهنگی که مربوط به هویت تاریخی ملی و باستانی است بیشتر از طریق نامهای پسران منتقل می‌گردد. به نظر می‌رسد، الگوهای نام‌گذاری دختران نیز معرف انتقال بخش دیگری از میراث فرهنگی

## قبل از انجام یک تلاش روشمند برای تعیین رابطه اسامی با گرایشهای فرهنگی - سیاسی موجود در سطح جامعه باید در انتساب آنها به فرهنگی خاص احتیاط روش‌شناسانه را از دست نداد

تحقیقات بنیادی که پیشگام پژوهش در این زمینه است، اجرا و یا سفارش تحقیقاتی را که در آنها بر سنت تفهیمی ماکس وبر تاکید می‌شود، در دستور کار خود قرار دهد. چنین تحقیقاتی مکمل تحقیقات پیشین خواهد بود و به تبیین روندهایی که در مورد تحول نامگذاری فرزندان مشاهده شده‌اند کمک شایانی می‌رسانند.

### پی‌نوشت‌ها:

۱- آقای عیدی در مقاله ارزشمندی که در سمینار جامعه‌شناسی و توسعه (۱۳۷۲) در مورد موانع تحقیق اجتماعی ارائه کردند، انتقاد تند و موشکافانه از تحقیقات اجتماعی، یا به تعبیر خودشان «پنبه‌زنی» آنها را به عنوان یک ضرورت آکادمیک مطرح کردند.

۲- در عرصه سینما و فیلم نقد جایگاه ویژه‌ای در مجلات حرفه‌ای و روزنامه‌ها پیدا کرده و نتایج مبارکی هم بدنیال داشته است.

۳- مقاله تحقیقی زیر قبل از دو تحقیق فوق‌الذکر انجام یافته است:

Habibi, Nader (۱۹۹۲) 'Popularity of Islamic and Persian Names in Iran before and after the Islamic Revolution', International Journal of Middle East Studies, ۲۴ (۲).

۴- ۱- غربی، ۲- ملی باستانی ۳- خنثی ۴- اسلامی شامل: ۱/۴ ملی - اسلامی، ۲/۴ اسلامی - سنتی، ۳/۴ (۴) اسلامی - ایدئولوژیک، ۴/۴ عبری، ۵/۴ خرده فرهنگ اسلامی، ۶/۴ اسلامی مستقل یا تجددگرا، خرده فرهنگ.

۵- Gilbert, Nigel (۱۹۹۲) 'Research, theory and method' in Nigel Gilbert (ed) Researching Social Life, London: Sage.

۶- این نوع اسامی در این تحقیق به عنوان گرایش خنثی معرفی شده‌اند (ص ۳۰)

۷- پیوند تمایلات زیبایی‌شناسانه با نمادهای جنس مونث ممکن است پدیده‌ای جهانی باشد. اما به نظر می‌رسد که در فرهنگ ایرانی به خصوص در ادبیات تغزلی جلوه‌ای خاص دارد.

ایرانیان باشد. همانگونه که این تحقیق نشان داده است، در بین دختران نسبت اسامی با ریشه فارسی که مربوط به جلوه‌های زیبای طبیعت است همواره بالا بوده است. این امر خود معرف یکی از جلوه‌های فرهنگ ایرانی است که در آن تمایلات زیبایی‌شناسانه با جنس مونث پیوند خورده است. تعییرات زیبایی‌شناسانه در غزل فارسی هم نشانه‌ای از این ویژگی است. بنابراین می‌توان گفت که میراث فرهنگی که مربوط به هویت تاریخی دینی و باستانی است بیشتر از طریق نامهای پسران منتقل می‌گردد در حالی که به نظر می‌رسد میراث فرهنگی مربوط به تمایلات زیبایی‌شناسانه عمدتاً از طریق نامهای دختران منتقل می‌گردد.<sup>۲</sup> و نکته آخر اینکه به هنگام توضیح دادن جداول در متن معمولاً به شماره جداول اشاره نمی‌شود. این امر گاهی اوقات خواننده را با مشکل مواجه می‌کند. در پایان پیشنهاد می‌شود که لیست اسامی طبقه‌بندی شده در این تحقیق به صورت ضمیمه اضافه شود تا هم امکان نقد بهتر و دقیقتر آنها فراهم گردد و هم سایر پژوهشگران بتوانند به عنوان مدل از آنها استفاده کنند. ثانیاً با توجه به اینکه تحقیقات جامعه‌شناسانه‌ای که تاکنون درباره نامگذاری در ایران انجام شده در سنت دورگیمی بوده است، اداره کل

میراث فرهنگی که مربوط به هویت تاریخی دینی و باستانی است بیشتر از طریق نامهای پسران و میراث فرهنگی مربوط به تمایلات زیبایی‌شناسانه عمدتاً از طریق نامهای دختران منتقل می‌گردد

# پاسخی بر نقد

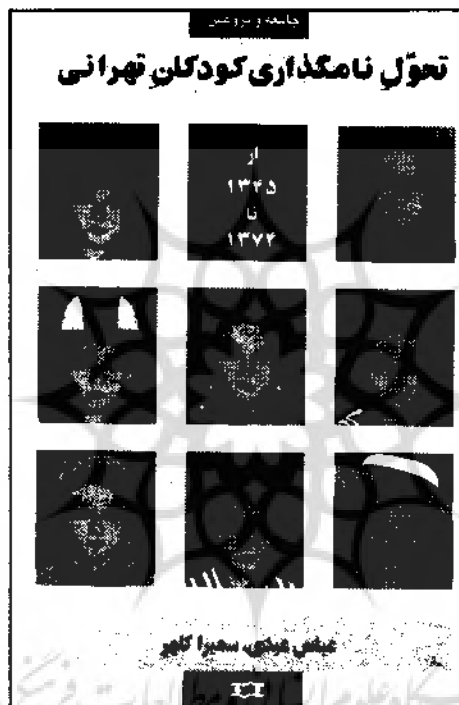
این نوع تقسیم‌بندی‌ها لازم است. تقریباً عناصر اصلی آن که فرهنگ اسلامی، ملی و غربی باشد، مورد اجماع اهل نظر است. و در زیرمجموعه‌های گرایش اسلامی نیز می‌توان نسبت به اسلام ایدئولوژیک و خرده فرهنگ اسلامی اتفاق نظر داشت. به علاوه، تقسیم‌بندی الزاماً (تأکید می‌کنم الزاماً) نباید مبتنی بر امور عینی باشد، بلکه محقق می‌تواند با تقسیم‌بندی‌های جدیدی که خود انجام می‌دهد (با تعریف مشخص) عرصه‌های جدیدی را در عینیت اجتماعی باز کند.

حال برای این که بدانیم تقسیم‌بندی مطالعه حاضر تا چه حد در این هدف خود موفق بوده است. باید به نتایج تحقیق و انطباق آن با واقعیت‌های بیرونی توجه کرد.

منتقد محترم به کم بودن تعداد داوران اشاره کرده‌اند. در این خصوص باید متذکر شد که اصولاً بخش اعظم نام‌ها براساس تعریف اولیه محقق تعریف شده‌اند. اسامی ملی، اسلامی - ملی، خرده فرهنگ‌ها، غربی و اسلام ایدئولوژیک تقریباً روشن بوده است.

به علاوه داوران موظف بوده‌اند که براساس تعریف‌های تحقیق قضاوت خود را انجام دهند، بهر حال این اشکال که تعداد داوران کم است بطور کلی صحیح می‌باشد، ولی به نظر می‌رسد که آن را تا حدودی باید برعهده پژوهشگر قرار داد و نتایج تحقیق به خوبی نشان می‌دهد که آیا این مقدمات (از جمله داوران) تحقیق صحیح انجام شده یا خیر؟

منتقد محترم اشاره کرده‌اند این که اسامی خاصی به عنوان واقعیت‌های قابل مشاهده معرف مفاهیمی همچون پاره فرهنگ‌های خاصی در جامعه ایران باشند، باید آزمون گردد، تا نسبت به درستی آن اطمینان حاصل شود. واقعاً از منتقد محترم باید پرسید، اگر شما سه برادر را به نام‌های محمد، علی، حسن و سه برادر به نام‌های چراغعلی، زلفعلی و رمضانعلی و سه برادر را به نام‌های داریوش، بابک و کورش و سه برادر به نام‌های ابوذر، مقداد و سلمان و سه برادر به نام‌های شاهین، نوید و پیمان را بشناسید، آیا از تفاوت این نام‌ها، به تفاوت فرهنگ پدران و مادران آنان پی نمی‌برید؟ البته تذکر منتقد محترم صحیح است که در



در ابتدا وظیفه خود می‌دانم که از آقای دکتر سیدحسین سراج‌زاده که زحمت نقد مطالعه نامگذاری اینجانب را متقبل شده‌اند تشکر کنم، و قطعاً نکات مثبت و خوبی که ایشان در نقد خود مطرح کرده‌اند به بنده و دیگر محققان اجتماعی کمک مناسبی جهت هرچه بهتر انجام شدن مطالعات بعدی خواهد کرد.

نقد جناب سراج‌زاده عمدتاً متوجه پژوهش‌های انجام شده در سنت دورکیمی است. تقریباً مشابه این انتقادات به کلیه پژوهش‌های اثباتی وارد است. و این موضوع مورد توجه بنده نیز بوده است و به طور روشن به ذکر آن نیز پرداخته‌ام (ص ۳۶ و ۳۷ کتاب) و حتی توضیح داده شده که چرا روش دورکیمی برای این پژوهش انتخاب شده است. اگر منتقد محترم به استدلال‌های مذکور اشاره می‌کردند، شاید پاسخ بخشی از انتقادات معلوم می‌گردید.

منتقد محترم البته در ابتدا اشاره کرده‌اند که محدودیت‌های مذکور تا حدود زیادی ناشی از روشی است که برگزیده شده است، ولی باید توجه داشت که جمع میان سنت دورکیمی با سنت وبری مشکل است. شاید در این موضوع بخصوص حتی اجرای تحقیق در سنت وبری ممکن نباشد، حتی اگر امکان‌پذیر هم باشد، انتقادهای احتمالاً جدی‌تری را می‌توان به آن وارد کرد. بگذریم از این که باید با گی‌روشه هم عقیده بود که این دو سنت در تعارض با هم نیستند بلکه مکمل یکدیگرند.

ایشان به درستی اشاره کرده‌اند که دلمشغولی بنده فهم تحولات و تاملات کلان فرهنگی کشور است، ولی ادعا نشده است که این تحقیق، این تحولات و تاملات را پاسخ کامل می‌دهد بلکه برای دریافت پاسخ آن دلمشغولی‌ها باید مطالعات زیادی انجام داد و مطالعه مذکور نیز می‌تواند به این فهم کمک کند. و اتفاقاً به همین دلیل است که در بخش جمع‌بندی تحقیقات به موضوع تحولات فرهنگی بطور مستقیم اشاره نشده است، زیرا چنین استنتاجی باید با احتیاط و شواهد دیگری تکمیل شود.

یکی از اشکالات منتقد این است که برای تقسیم‌بندی گرایش‌های فرهنگی مبتنی عینی معتبری ارایه نشده است. بنده نمی‌دانم که چه مبنایی برای

تقسیم‌بندی الزاماً نباید مبتنی بر امور عینی باشد بلکه محقق می‌تواند با تقسیم‌بندی‌های جدیدی که خود با تعریف مشخص انجام می‌دهد، عرصه‌های جدیدی را در عینیت اجتماعی باز کند

کم شدن سیلاب‌ها و کلمات و یا نرم‌شدن کلمات در اسامی می‌تواند معانی جامعه‌شناختی و فرهنگی نیز داشته باشد.

ریشه عربی را مستقل از عنصر فرهنگی و جنسیتی نشان می‌دهد. برای آشنایی با این مفهوم می‌توان به روش‌های اقتصادسنجی مراجعه نمود. به علاوه در برنامه SPSS می‌توانید با زیر دستور Residual analysis در دستور کلی رگرسیون این‌گونه نمودارها را به دست آورید. علت این کار هم کاملاً روشن است، زیرا ارتباط دو متغیر مذکور پس از حذف عامل جنسیت و فرهنگ ارتباطی خطی نیست، والا تماماً بصورت رگرسیون توضیح داده می‌شود.

این که برخی منفی و برخی مثبت است نیز کاملاً روشن است، زیرا باقیمانده رگرسیون متغیری است با میانگین صفر و همیشه برخی از مقادیر، مثبت و برخی منفی هستند.

ناقد محترم اشکال نموده‌اند که قرار دادن متغیرهای اسمی در یک طیف و محاسبه میانگین به لحاظ آماری ناموجه است. این ناموجهی معلوم نیست به کدام کار بر می‌گردد، به قرار دادن متغیرهای اسمی در یک طیف یا میانگین گرفتن از طیف؟ در هر دو مورد اشکال وارد نیست. متغیرهای اسمی را می‌توان برحسب تعریف در یک طیف قرار داد. مثلاً مناطق شهر تهران متغیری اسمی است، ولی ما می‌توانیم آنها را در یک طیف طبقاتی قرار دهیم و مثلاً بر پنج مقوله طبقات خیلی بالا تا خیلی پایین تقسیم کنیم و از ارقام حاصل نیز میانگین بگیریم و آنها را با یکدیگر مقایسه کنیم. البته اگر در این کار خطا کنیم و مثلاً منطقه ۱ و ۱۷ تهران را در یک مقوله قرار دهیم، بحث دیگری است، ولی اصل کار اشکالی ندارد.

آنچه که در نتیجه‌گیری شماره ۹ آمده است، مربوط به نسبت نام‌ها می‌باشد (ناظر به جدول ۴۷ کتاب) و بحثی از مطلق اسمی نشده است، زیرا در این صورت اسمی دختران نه تنها بیشتر غربی نیستند، بلکه به میزان خیلی کمی غربی هستند.

دو اشکال پایانی ناقد محترم وارد است و موجب تشکر مجدد.

مهمی برای افزایش پیشوند و پسوند مذکور است، ولی افزایش زاد و ولد را نباید ندیده گرفت، زیرا این خانواده‌ها در مقایسه با دیگران مذهبی‌تر، و احتمالاً از طبقات پایین‌تر بوده‌اند و طبعاً زاد و ولد آنان بیشتر بوده است. ولی همانطور که در مطالعه نیز ذکر شده است، این اقبال به هیچ وجه نمی‌تواند تفاوت مذکور را توضیح دهد.

در مورد تغییر نام‌ها پیشنهاد شده است که خوب بود حداقل یک سؤال درباره دلایل تغییر نام در پرسشنامه مطرح می‌شد، ولی با توجه به شیوه تحقیقی در این قسمت، امکان چنین کاری وجود نداشته است، به علاوه قرار دادن یک سؤال به این شکل مشکلی را حل نمی‌کرد، زیرا اصولاً استفاده از سنت وبری در تحقیقات، اولاً؛ چندان ساده نیست. ثانیاً؛ اعتبار و روایی آن احتمالاً کمتر از مطالعات در سنت دورکیمی است. ایشان توضیح داده‌اند که معنای اسمی کاربردی (ص ۱۷۱ کتاب) تعریف نشده است که انتقاد کاملاً بجایی است که به علت فراموشی بوده است.

منظور از تحلیل رگرسیونی اسمی مصداقی غیر فرد این است که متغیرهای مستقل جنسیت و فرهنگ نام، حدود ۲۳ درصد از واریانس تغییرات اسمی مصداقی غیرفرد را تبیین می‌کنند. که عموماً مربوط به دختران و فرهنگ خنثی است که برای جلوگیری از اطلاع مطلب کوشیده شده است که در برخی از موارد فقط به ذکر نتایج اشاره شود.

در مورد تغییرات ریشه عربی اسمی پس از حذف متغیر جنسیت و فرهنگی، اشکال شده است که تحول یک پدیده در طول زمان در زمره آمار توصیفی است و چنین کاری قدری غریب به نظر می‌رسد.

جهت اطلاع ناقد محترم یادآوری می‌شود که این امر نه تنها غریب نیست که کاملاً هم مرسوم است. در واقع ارتباط تحول میزان استعمال اسمی با

ادعای پژوهش حاضر این نیست که بتواند فهم تحولات و تعاملات کلان فرهنگی کشور را به صورت کامل عملی سازد بلکه برای رسیدن به این منظور باید مطالعات زیادی انجام داد که مطالعه مذکور می‌تواند به این فهم کمک کند

این انتساب باید جانب احتیاط را از دست نداد.

یکی از انتقادات وارده این است که جنبه‌های زبان‌شناسانه نام‌ها، اضافی بود. اگرچه این امر در بادی امر صحیح به نظر می‌رسد، ولی به دو دلیل این مطالعه شامل این بخش‌ها نیز شد. دلیل اول این که این جنبه‌ها، مبنای جامعه‌شناسانه هم دارند، مثلاً کم شدن سیلاب‌ها و کلمات و یا نرم شدن کلمات می‌تواند معانی جامعه‌شناختی و فرهنگی نیز داشته باشد و در این موارد نتایجی را هم ممکن بود مطرح کرد، به علت همان احتیاط از طرح آن خودداری کردم، دلیل دیگر این بود که شاید در کنار انجام این تحقیق، چنین فرصتی مناسب بود که درخصوص این دو موضوع (تعداد سیلاب‌ها و سختی و نرمی حروف) نیز نتایج استخراج و ارائه شود و این موضوع موجب مشتقتی برای کار نمی‌شد.

درخصوص دلیل افزایش پیشوند و پسوند سید و سیده و سادات در اسمی همان طور که ناقد محترم متذکر شده‌اند، تغییر رویه خانواده‌ها یا ثبت احوال دلیل